

یکپارچگی ملی ورشده هویت‌های قومی

کاووس سیدامامی*

مقدمه

جهانی شدن بازارهای اقتصادی و گسترش پرشتاب انواع ارتباطات جهانی و تغییراتی که در روابط بین کشورها به وجود آمده، زمینه‌ساز روندی است که به اعتقاد پاره‌ای صاحب‌نظران، از اهمیت دولت‌های ملی خواهد کاست. اما با وجودی که دولت‌های ملی به‌عنوان اصلی‌ترین بازیگران بین‌المللی از اواسط قرن گذشته تاکنون بتدریج تن به جایگزین‌های دیگر می‌دهند، جهان هنوز شاهد خلق دولت‌های ملی جدید است و با توجه به گستردگی و تنوع اقوام ساکن در کره زمین، روند خلق کشور ملت‌های نوین احتمالاً ادامه خواهد داشت. از زمانی که

* عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع)

از شگفتی‌های دو دهه اخیر، رشد همزمان دو پدیده به ظاهر متضاد در سطح جهان است. از یکسو شاهد تعمیق فرایند "جهانی شدن" فرهنگ و بازارهای اقتصادی و شیوه‌های حقوقی و سیاسی هستیم، و از سوی دیگر ناظر ظهور انواع اختلاف‌های قومی و تأکید بر بنیادی‌ترین هویت‌های گروهی و وفاداریهای قومی در بسیاری از مناطق و کشورهای جهانیم. به رغم پیش‌بینی بسیاری از متخصصان توسعه و ناظران بین‌المللی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، نوسازی کشورها در سطح گسترده نه تنها کمکی به زوال احساسات قومی و محلی نکرده، بلکه در بسیاری از زمینه‌ها این احساسات را تشدید کرده است.

سوالی که ذهن بسیاری از پژوهشگران اجتماعی را به خود جلب کرده است، علل و چگونگی شکل‌گیری هویت‌های قومی در مناطق مختلف جهان و شیوه صحیح برخورد با روند کثرت‌گرایی است که در عرصه فرهنگ‌ها و "هویت‌ها" در حال شکل‌گیری است.

در این مقاله سعی خواهد شد تا از خلال بحث‌های جاری پیرامون ناسیونالیسم و ناسیونالیسم قومی، یک چارچوب نظری مناسب برای مطالعه پدیده ناسیونالیسم قومی و چگونگی شکل‌گیری آن ارائه شود.

حاکمیت مردمی با مفهومی از قومیت پیوند خورده و در قالب حق تعیین سرنوشت ملی تجسم یافته است، مشروعیت سیاسی هر دولتی که نتواند موقعیت یک دولت ملی به مفهوم واقعی کلمه بیابد، از سوی بخش‌هایی از جمعیت آن مورد تردید قرار خواهد گرفت. (۱)

در عین حال ما شاهد تشکیل انواع اتحادیه‌ها و بازارهای مشترک در جهان هستیم. اما بسیاری از این اتحادیه‌ها در بطن خود انواع تفرقه‌ها و تضادها را می‌پروراند. روزگاری در اتحاد شوروی، ۱۰۴ گروه قومی در قالب یک کشور متحد همزیستی داشتند. امروزه ۱۵ کشور مستقل بر فراز جسد اتحاد شوروی پرچم‌های ملی خود را برافراشته‌اند و شاید تا دو دهه دیگر، آنچه شوروی سابق بود، به ۶۰ تا ۷۰ کشور مستقل تجزیه شود. اروپایی که اکنون وحدت خود را به طور نمادین در واحد پولی مشترک به نمایش می‌گذارد، متشکل از ۷۵ منطقه فرهنگی - قومی جداگانه است و به طور بالقوه، می‌تواند به ۷۵ کشور مستقل تقسیم شود.

رشد احساسات قومی بر پایه تفاوت‌های زبانی، در صورت عدم ایجاد ساختارها و نهادهای مناسب برای اداره کشورها بر پایه نوعی پلورالیسم قومی، خود می‌تواند عاملی در جهت تجزیه بسیاری از کشورهای موجود جهان باشد. در جهان کنونی ۵ هزار (و به قولی ۱۰ هزار) زبان جداگانه وجود دارد و اگر هر یک از گروه‌های قومی جهان که به زبان خاص خود سخن می‌گویند، قصد آن کنند که تشکیل یک دولت ملی جداگانه بدهد - جهانی که در آینده شاهد آن خواهیم بود - طبعاً چنین جهانی بسیار متفرق‌تر خواهد بود. با توجه به این تحولات، برخی تحلیل‌گران سیاسی و پیش‌بینی می‌کنند که تا سال ۲۰۰۰، سیصد کشور مستقل در سازمان ملل کرسی خواهند داشت. (۲)

تحولات دو دهه اخیر در جهت تشدید اختلاف‌های قومی در درون کشورها، پیش‌بینی بسیاری از نظریه‌پردازان نوسازی و نیز رهروان مکتب جهانی شدن را که جهان به ناچار به سوی نوعی ادغام فرهنگی و قومی به پیش می‌رود، باطل اعلام کرده است. در مقابل، ما شاهد رشد روزافزون جنبش‌های قومی و ناسیونالیستهای قومی در سطح جهان بوده‌ایم. بسیاری از کشورهایی که در گذشته با پشت سر گذاردن یک فرایند سخت و دردناک "ملت‌سازی" تولد یافته‌اند، اکنون به‌عنوان یک واحد ملی زیر سؤال رفته‌اند و

امواج قوم‌گرایی و جدایی‌طلبی آنها را فرا گرفته است. در واقع تنها ۱۰ درصد کشورهای جهان را می‌توان به لحاظ قومی همگن یا یکدست محسوب کرد. در بقیه کشورها، به‌طور عموم چندین گروه قومی یا زبانی در کنار هم زندگی می‌کنند. به نظر می‌رسد الگوی فرانسوی یا ژاکوبین ملیت که عضویت در یک ملت خاص را امری سیاسی و حقوقی می‌داند، بیش از پیش جای خود را به الگوی آلمانی ملیت، یعنی تعلق به یک قوم یا فرهنگ با ریشه‌ای خونی و تبار مشترک داده است.

جهانی شدن ارتباطات در عین کمک به نزدیکی و تفاهم ملت‌ها و فرهنگ‌ها، زمینه‌ساز شکل‌گیری انواع هویت‌های جداگانه قومی و رجوع به ابتدایی‌ترین وفاداری‌های قومی و منطقه‌ای شده است و به موازات آن، انواع اختلاف‌ها و درگیری‌های قومی پدید آمده است. روند نوسازی در شرایط جهانی شدن بازارهای اقتصادی و ارتباطات همگانی خود، موجب پیدایش پدیده قوم‌گرایی و جست‌وجو برای هویت‌های قومی بوده است. لذا غالب فلاسفه سیاسی کلاسیک، ایجاد یک دولت مرکزی و یکپارچگی ملی را پیش‌شرط ایجاد یک کشور - ملت می‌پنداشتند. مثلاً مونتسکیو معتقد بود که موفقیت جمهوری مرهون همگن‌سازی مردم است. تنها در اجتماعات همگن و یکپارچه می‌توان روحیه تعاون و اتحاد لازم را برای تشکیل و تداوم یک جمهوری فراهم کرد. به اعتقاد او، در جمهوری، شهروندان باید با آموزش مدنی اصول میهن‌پرستی و با شرکت در انواع مراسم و مناسک ملی وفاداری به واحد ملی را جایگزین انواع دیگر وفاداری‌های قومی، قبیله‌ای و منطقه‌ای کنند. او با سانسور آراء مخالف با همگنی قومی کاملاً موافق بود و حتی ترجیح می‌داد در جمهوری، به‌رغم جدایی رسمی دین از سیاست، یک مذهب واحد وجود داشته باشد.

فرایند ملت‌سازی

تاریخ تشکیل کشور - ملت‌های اروپایی، خود گواهی است بر دشواری فرایند ملت‌سازی. اغلب این کشورها - به استثناء معدودی - طی یک دوران نسبتاً طولانی خود را یک "ملت" تصور کردند. با این همه، هنوز هم در ادامه بقای این کشور - ملت‌ها به شکل کنونی تردید وجود دارد. ایجاد یک نظام آموزشی فراگیر، ترویج یک زبان ملی،

به ویژه در شکل نوشتاری و تأکید بر ریشه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک از جمله روش‌هایی بود که در این کشورها برای یکپارچگی ملی اتخاذ شد. تنوع در زبان‌ها و لهجه‌ها به قدری گسترده بود که تعمیم و رسمیت بخشیدن به یک زبان یا لهجه واحد و فراگیر، اغلب به یکی از مهمترین ارکان سیاست ملت‌سازی در کشورهای اروپایی تبدیل شد. به طور مثال، ایتالیا زمانی که خود را در سال ۱۸۶۰ یک ملت واحد و مستقل اعلام کرد، جمعیتی داشت که تنها سه درصد آن به زبان "ایتالیایی" به مفهوم دقیق کلمه صحبت می‌کردند. در آستانه انقلاب کبیر فرانسه، نیمی از فرانسویان اصلاً به فرانسوی سخن نمی‌گفتند. (۳)

در کشور - ملت‌های جدیدتر، مشکل زبان رسمی به مراتب جدی‌تر بوده است. در هندوستان، هنوز انگلیسی نقش خود را به عنوان زبان رسمی خوب ایفا می‌کند و زبان رسمی دوم - هندی - در عمل برای بخش وسیعی از مردم مفهوم نیست. بسیاری از کشورهای آفریقایی، برای غلبه بر نگرانی‌ها و اعتراض گروه‌های قومی کوچکتر (یا تحت سلطه)، ناچار شده‌اند از یک زبان اروپایی - که معمولاً زبان قدرت استعماری پیشین در آن کشور است - به عنوان زبان رسمی کشور تازه تأسیس خود - استفاده کنند. من در اینجا از "ملت‌سازی" صحبت کردم زیرا ملت یک واحد سیاسی تاریخی یا یک اجتماع طبیعی نیست که از قدیم برجا بوده باشد. "ملت" گروهی از مردم است که تصور تعلق به یک اجتماع گسترده را - بدون آن که اعضای آن را بشناسند یا ببینند - در خود پرورانده‌اند. این "تصور" به طور خودجوش و در شکل گسترده و همگانی معمولاً وجود ندارد و باید ایجاد شود. البته در ایجاد "ملت" یکی از عناصر بالقوه مهم و شاید مهمترین اصل "احساس خویشاوندی یا تبار مشترک" است. بر این پایه، "ملت" را می‌توان گروهی از مردم دانست که به افسانه‌ای درباره تبار مشترک خود باور دارند. به گفته بندیک اندرسون (۱۹۸۳)، ملت یک "اجتماع تخیلی" است زیرا اعضای آن، دیگر اعضا را نه می‌بینند، نه می‌شناسند و نه اصولاً چندان درباره آنان می‌دانند، اما در هر حال این باور را در خود پرورانده‌اند که همگی عضو یک ملت واحدند. زمانی که فرد هویت ملی می‌یابد، خود را ملزم به وفاداری نسبت به یک ملت می‌بیند؛ این وفاداری جای پیوندهای محدودتر خانواده‌ای، قبیله‌ای، محلی و قومی را می‌گیرد یا به همان نسبت در

اذهان مردم اهمیت می‌یابد. ملت‌ها افسانه "تبار مشترک" را در تاریخ خود "کشف" می‌کنند؛ یا اگر نشود، اثری از آن یافت، دست به جعل آن می‌زنند. این افسانه سپس مبنای روان‌شناختی محکمی برای پدید آمدن حس عضویت در یک ملت می‌شود. (۴)

"ناسیونالیسم"، ایدئولوژی اصلی ملت‌سازی است. ناسیونالیسم همواره یک "روایت‌گونه" بر پایه تاریخ گذشته سرزمین و شعر و افسانه‌های بومی پدید می‌آورد. به قول "ارنست رنان"، یکی از وجوه ملت بودن، داشتن تلقی غلط از تاریخ خود است. یکی از مکانیسم‌های ناسیونالیسم برای ایجاد روحیه همبستگی ملی، ساختن هویت "خودی" در برابر "دیگری" است. "خود" همواره در تقابل "با دیگری" شکل می‌گیرد. "دیگری" لازم نیست واقعاً واجد همه خصوصیت‌هایی باشد که به او نسبت داده می‌شود. آن چه مهم است، ترویج این پندار است که "دیگری" متفاوت است و نمی‌تواند مثل "ما" باشد.

تنش‌های قومی

اگر تخیلی بودن "ملت" و این را که هویت ملی تحت فرایندهای خاصی ساخته می‌شود بپذیریم، باید بر این نکته نیز صحنه بگذاریم که هر قومی که احساس پاره‌ای ویژگی‌ها و تمایزها را دارد و شرایط برای طرح خواسته‌های اختصاصی و جداگانه آن فراهم است، به‌طور بالقوه می‌تواند نوعی ناسیونالیسم قومی را در خود پیروانند و احیاناً حتی مسیر جداگانه‌ای را برای ملت‌سازی در پیش بگیرد. این که یک قوم تاکنون سابقه استقلال سیاسی نداشته است، دلیل کافی برای عدم طرح خواسته‌های قومی نخواهد بود، چه ناسیونالیسم قومی لزوماً جدایی طلب و استقلال‌خواه نیست و در صورتی هم که باشد، ابایی از خلق یا جعل یک سابقه تاریخی برای خود نخواهد داشت.

ناسیونالیسم قومی به معنای احساس عمیق تعلق و وفاداری به یک گروه قومی در برابر وفاداری به یک واحد ملی از پیش موجود، مانند ناسیونالیسم، حاصل فرایندهای سیاسی و گفتمانی مشخصی است و یک پدیده خودجوش که به‌طور معجزه‌آسایی همه‌گیر شود، محسوب نمی‌شود. این ایدئولوژی محصول تلاش‌های منظم و سازمان‌یافته‌ای است که معمولاً از سوی رهبران و سایر نخبگان قومی برانگیخته

می‌شود. بنابراین همه کشورهای چندقومی به‌طور بالقوه در معرض رشد احساسات قومی و ناسیونالیسم‌های قومی قرار دارند. برخی نظام‌های سیاسی و نهادی می‌تواند مانع رشد انواع خشن و جدایی طلب ناسیونالیسم قومی شود و برعکس، اتخاذ پاره‌ای سیاست‌ها و روش‌ها می‌تواند راهگشای بروز بدترین نوع قوم‌گرایی و تشنجات قومی باشد.

انکار تفاوت‌های قومی و تلاش در جهت یکپارچگی ملی در کشورهایی که فاقد همگنی قومی‌اند و توسل به شیوه‌های سرکوب‌گرانه در جهان کنونی راه به جایی نمی‌برد. تمامی تجربه‌های به‌ظاهر موفق در این زمینه در جریان تحولات اخیر جهان باطل از آب درآمده است. جست و جو برای یافتن هویت‌های قومی، در کنار انواع هویت‌یابی‌های نوین، در جهان معاصر عمومیت یافته است. این روند لزوماً بیانگر یک گام قهقراایی و تنزل به نوعی قبیله‌گرایی بدوی نیست و به اعتقاد برخی ناظران، می‌تواند به دموکراتیزه کردن ساختارهای سیاسی و فرهنگی بینجامد. (۵) در صورت ایجاد نهادهای مناسب برای یک نظم چندقومی و تکثرگرا، دلیلی برای غلتیدن به دامان جنگ و خشونت قومی نخواهد بود. واقعیت این است که فرایند تاریخی ملت‌سازی از طریق ایجاد یک ساختار دولتی شدیداً متمرکز، دیگر کارساز نیست. افکار عمومی جهان بیش از پیش به سوی پذیرش اصل تنوع و تکثر قومی و فرهنگی پیش می‌رود. در برخی کشورها، سیاست چندفرهنگی شدن^۱ رسماً ترویج می‌شود.

راهکارهای همبستگی ملی

اما سؤالی که برجا می‌ماند این است که چگونه می‌توان تنوع هویت‌های قومی را پذیرفت و در عین حال مدافع وحدت و تمامیت ارضی کشورهای موجود بود؟ به اعتقاد من پاسخ در نوع برخورد با اقوام ساکن در یک سرزمین و چگونگی حل سیاسی مسأله نهفته است. اما پیش از پرداختن به این موضوع، باید به برخی پندارهای نادرست درباره ناسیونالیسم قومی پرداخت.

اغلب تصور می‌شود که بروز نارضایتی‌های قومی و تنش در مناطق تحت سکونت

1) Multiculturalism

آنان ناشی از محرومیت اقتصادی اعضای گروه قومی است. بر این اساس، برای فروخوابانیدن تنش یا جلوگیری از رشد احساسات قومی، محرومیت‌زدایی مناطق قوم‌نشین توصیه می‌شود. محرومیت اقتصادی البته یکی از عوامل رشد اختلاف‌های قومی است اما مسائل قومی به‌هیچ‌وجه در آن خلاصه نمی‌شود. تجربه جهانی نشان می‌دهد که بسیاری از ناسیونالیسم‌های قومی پر دامنه دقیقاً در بین گروه‌هایی پدید آمده که محرومیت اقتصادی نداشته و چه بسا در موقعیت اقتصادی ممتازی هم در مقایسه با دیگران در واحد ملی متبوعه خود به سر می‌برده‌اند. (۶) باسک‌های اسپانیا، ایتالیایی‌های شمالی و کروات‌ها در "یوگسلاوی سابق" از جمله اقوامی هستند که مرفه‌تر از گروه‌های قومی دیگر در واحد سیاسی خودند، اما در بین آنان یک جنبش ناسیونالیسم قومی قوی شکل گرفته است.

یک پندار نادرست دیگر، "ناسیونالیسم قومی" را اهرم فشار می‌داند که اعضای گروه قومی برای دستیابی به منابع بیشتر به کار می‌برند. تقریر دیگر نظریه "گروه فشار"، این است که ناسیونالیسم قومی را ابزار فشار نخبگان قومی در جهت دستیابی به قدرت یا امتیازات بیشتر در درون ساختار سیاسی کشور به حساب آوریم. این نظریه نیز در پرتو شواهد موجود چندان قابل دفاع نیست؛ چرا که بسیاری از جنبش‌های قومی به‌طور آشکار در تعارض با منافع اقتصادی قوم معترض قرار دارد، مثل مواردی که در آن تنش‌های حاصل از درگیری‌های قومی مانع سرمایه‌گذاری و اقدامات عمرانی از سوی دولت‌های مرکزی یا سرمایه‌گذاران خارجی در منطقه قوم‌نشین شده، یا مواردی که گسستن از واحد سیاسی - ملی سابق، نه تنها امتیاز مادی قابل توجهی به همراه ندارد، بلکه سبب رشد مشکلات اقتصادی و محرومیت بیشتر گروه قومی جدایی‌طلب می‌شود. نمونه کاتولیک‌های ایرلند شمالی، چچن‌ها در جمهوری فدراتیو روسیه یا فرانسویان کبک در کانادا در این زمره است.

دولت‌ها و سخنگویان آنان نیز اغلب هر نوع احساسات قوم‌گرایانه را به توطئه‌های خارجی نسبت می‌دهند و حتی طرح ساده‌ترین خواسته‌های فرهنگی از سوی اقلیت‌های قومی را در ارتباط با طرح‌های شوم استعماری و در انطباق با مطامع دشمنان کشور می‌دانند. استفاده از نارضایتی‌های قومی توسط دشمنان و تحریک آنان بر ضد

دولت‌های مرکزی همواره در تاریخ وجود داشته است؛ اما دور از انصاف است که هر نوع خواسته قومی و محلی را به خارجیان نسبت بدهیم. چنین رویکردی در عمل مانع فهم عمیق مسأله و یافتن یک راه حل منطقی برای آن می‌شود و خود عاملی در جهت تشدید اختلاف‌های قومی و به خشونت کشیده شدن آن است.

برخی تحقیق‌های به عمل آمده درباره ناسیونالیسم قومی حاکی از آن است که بسیاری از اقلیت‌های قومی که با گروه‌های حاکم تنش و برخورد دارند الزاماً خواستار جدایی و استقلال کامل نیستند. داده‌های میدانی نشان می‌دهد که بسیاری از این افراد مایلند روابط سست و غیرمتمرکزی که در زمانهای پیشین تا قبل از شکل‌گیری دولت‌های متمرکز کنونی وجود داشت، احیاء شود و دولت مرکزی دست از تمرکزگرایی بیش از حد و تحمیل یک فرهنگ و زبان مشترک بردارد. به عبارت دیگر، حفظ ویژگیهای قومی خواستی است که اکثریت اعضای گروه‌های قومی در همه کشورها ابراز می‌کنند و اگر این خواسته به نحو مطلوبی تحقق یابد، دلیلی برای بروز مشکلات جدی نخواهد بود. (۷)

راه‌های گوناگونی برای حل مشکلات قومی یا، به قول مارکسیست - لنینیست‌ها، "مسأله ملی" وجود دارد. یکی از این راه‌ها قوم‌کشی یا اخراج دسته‌جمعی اعضای یک گروه قومی است. مهاجران اروپایی در سرزمینهای جدید مثل آمریکا و استرالیا کم و بیش با توسل به قوم‌کشی مشکل خود را حل کردند. استالین آلمانی‌های حوزه دریای بالتیک و تاتارهای کریمه را به طور دسته‌جمعی کوچاند و در سالهای اخیر صربهای بوسنی - هرزگوین سیاست قوم‌کشی را به طور فعال علیه مسلمانان به کار بردند. این "راه حل" غیرانسانی طبعاً به عنوان یک راه حل نمی‌تواند مدنظر باشد و در کشورهایی که درصد قابل توجهی از مردم آن را "اقوام" متفاوت با گروه قومی حاکم تشکیل می‌دهند، عملاً غیرممکن است.

راه حل دیگر، انکار ویژگیهای قومی و تحمیل یک فرهنگ ملی و زبان استاندارد (معمولاً فرهنگ و زبان قوم غالب) است. این راه حل، بحران را به تعویق می‌اندازد؛ ولی حل نمی‌کند. ترکیه نوین، هویت کردها و سایر اقلیتها را انکار کرد، ولی سرانجام این مشکل سربرآورد و اکنون چندین سال است که سراسر مناطق شرقی این کشور را به آشوب کشانده است.

با توجه به نامطلوب و غیرانسانی بودن "راه‌حل‌های" بالا، تنها راه باقی مانده پذیرش اصل تنوع قومی و ایجاد ساختارها و نهادهای مناسب برای نوعی همزیستی مسالمت‌آمیز در درون مرزهای یک کشور است. البته در مواردی، اجازه جدایی کامل به یک قوم مسأله‌آفرین، می‌تواند جایگزین بهتری برای یک رشته درگیری‌های خشونت‌آمیز یا جنگ تمام‌عیار باشد، بسیاری از امپراتوری‌ها هنگام فروپاشی صلاح خود را در این می‌دانند و نمونه آن را ما در شوروی سابق و نیز در برخی از کشورهای اروپای شرقی دیده‌ایم. بارزترین نمونه تصمیمی است که دو گروه قومی تشکیل‌دهنده چکسلواکی گرفتند.

در هر حال، برخی اقدام‌ها می‌تواند جهت کاهش تشنج و اداره مسائل قومی مفید باشد. اهم این اقدام‌ها را که یکی از کارشناسان بین‌المللی (۸) بیان کرده است، در اینجا می‌آوریم:

- ۱- تمرکززدایی از قدرت دولتی از طریق فدرالیسم منطقه‌ای
- ۲- مشارکت چندقومی در سطح دولت مرکزی
- ۳- ترغیب مردم به مشارکت سیاسی در چارچوب نهادهای بین قومی^۱
- ۴- کاهش نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی در بین گروه‌های قومی
- ۵- تقویت نهادهای سیاسی محلی و سازمان‌های مردمی^۲ که در سطوح پایین اجتماع مدیریت مسائل قومی را برعهده دارند
- ۶- تضمین حقوق گروه‌های قومی برای تعیین هویت‌های فرهنگی خود و حمایت از حقوق و منافع که بر پایه چنین هویتی متوجه آنان می‌شود، صرف‌نظر از مرزهای سیاسی و اداری.

نتیجه‌گیری

این بحث که هویت‌های ملی و قومی به تدریج و در خلال فرایندهای سیاسی مشخص خلق می‌شوند، البته سهم شرایط و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و بین‌المللی را در این هویت‌سازی نفی نمی‌کند. هر نوع تلاشی که جهت القاء و ترویج یک هویت

1) Interethnic

2) Community Organizations

متمایز قومی از سوی نخبگان قومی به عمل می‌آید، در بستر سیاسی و اجتماعی خاصی منشأ اثر است. دلایل رو آوردن نخبگان قومی به ناسیونالیسم قومی، هم می‌تواند متعدد و متفاوت باشد. بنابراین، آن دسته سیاست‌های قومی که بتواند زمینه‌های بروز نارضایتی و طرح خواسته‌های جداگانه قومی را کاهش دهد و نخبگان قومی را در قدرت سهیم کند، قطعاً در جلوگیری از بروز تنش‌های قومی مؤثر خواهد بود. در مقابل، سیاستهایی که با اتکاء به ثبات سیاسی موجود، بهای لازم را به زمینه‌های بالقوه رشد ناسیونالیسم قومی نمی‌دهد و احیاناً بر روش‌های سرکوبگرانه صحه می‌گذارد، احساسات قومی را چون آتشی در زیر خاکستر می‌پروراند.

حفظ آداب و رسوم، سنتها و زبان اختصاصی هر قوم حق طبیعی آن محسوب می‌شود. در جهانی که اصل تنوع در همه شئون آن پذیرفته است، همه اقوام حق حیات و ادامه راه و روش‌های فرهنگی خود را دارند. کشورهایی که چند گروه قومی را در خود جا داده‌اند با اتخاذ سیاست‌های قومی مناسب و به خصوص با احترام نهادن به اصل تنوع فرهنگ‌های قومی در درون مرزهای مشترک و استفاده از گفت و شنود به جای زور و اجبار می‌توانند یکپارچگی و تمامیت ارضی خود را حفظ کنند.

یادداشت‌ها

- 1 - Connor, Walker, *Ethnonationalism: The Quest for Understanding*, Princeton, Princeton University Press, 1994. p.169.
- 2 - Naisbitt, John, *Global Paradox*, New York, William Morrow & Co, Inc., 1994, p.34.
- 3 - Schudson, Michael, "Culture and the Integration of National Societies," *International Social Science Journal*, no 139 (February 1994), pp.63-81.
- 4 - Anderson, Benedict, *Imagined Communities: Reflections on the Origins and Spread of Nationalism*, London, Verso, 1983.
- 5 - Rupesinghe, Kumar and Valery A. Tishkov, eds. *Ethnicity and Power in the Contemporary World*, Tokyo and New York, United Nations University Press, 1996, p.11.
- 6 - Connor, Walker, "Ethnonationalism," in Myron Weiner and S.P. Huntington, *Understanding Political Development*, Boston, Little Brown & Co, 1987.
- 7 - Ibid.
- 8 - Rupesinghe, Kumar and A.Tishkov, *Op.cit.*

